

به سبب سوی خراسان شدم گذارند
 عندهم بگفتن شدم گذارند
 بنت بهستان خراسان از چون من می
 مرغ آن سوی بسک شدم گذارند
 کج در کاشان بره بدیدی عراق
 که بازار خراسان شدم گذارند
 زنده سر شهبه جوان کجاسان جویم
 من خنفرم بستان شدم گذارند
 چون سکنه من و کجای نظمتان
 که سوی شهبه جوان شدم گذارند
 عیسم منظر من بام چهارم فلکست
 که هشتم در رضوان شدم گذارند
 همچو بیسی کل در کجای نفس برد هست
 که هر نزد کل در کجای شدم گذارند
 هر جفایت ز من آمد که درین شندلی
 بسوی مشربستان شدم گذارند
 ایستانت خراسان و من اوده چنین
 با جفایت سوی قسره آن شدم گذارند
 یامن آن پل غریبان در ابر چه ام
 که سوی کعبه یونان شدم گذارند
 آری افلاک معاصرت خراسان در عجب
 که بر افلاک چه شیطان شدم گذارند

ل

من هم رفتم ناری چه ره شان دل
 دل نمانست که شطردان شدم گذارند
 روی خواسیت خراسان شده ایوان هم
 در غراسم که بایوان شدم گذارند
 در خراسای از ایوان خراسان پرسم
 که هر این عیاض پرسان شدم گذارند
 از خروسان خراسان چون نیت به بود
 که که صبح خروشان شدم گذارند
 منم آن صبح نخستین که بگوشتیم لب
 خوش فر خواندن و خندان شدم گذارند
 در دول دارم دور مالش خراسان نترکان
 چون سر ز کز بی درمان شدم گذارند
 جام آجبت بدریای طلب غرقه کبیر
 که که کیم که سوی جهان شدم گذارند
 بهر فردوس خراسان بهر دوزخ نری
 چه نشبتم که به پنهان شدم گذارند
 باز پس کردم چون اشک بیوان آرم
 که رفعت سوی هر کجای شدم گذارند
 بوی سنگ سخم مغز خراسان بگرفت
 میرود بوی کرایان شدم گذارند
 خیدلی فایده بجز روی و من فید نشین
 که سوی کعبه ایمان شدم گذارند
 روزی پاک رف دیدن الکلیان
 شایه ابره طغیان شدم گذارند
 در به بطام مشن نیز ز کجا سانهت
 پس سران میره کجای شدم گذارند
 دارم افاض و بنفین کام پرستی کنم
 کان دوشیرین که کجای شدم گذارند